

آشنایی با مفاهیم حکمت‌های نهج‌البلاغه

سراج منیر

«ویژه پیشگامان»



محمد رضا زاده جویباری
و جمعی از نویسندگان

س ل م
مجموعه مدارس سلام
تاسیس ۱۳۸۰



هشتمین جشنواره فرهنگی و هنری نوزادان حسنه

منابع مسابقات کتبی
متوسطه دوره ی دوم

مقدمه

کتاب شریف نهج البلاغه حاوی ۲۳۹ خطبه، ۷۹ نامه و ۴۸۱ حکمت است که «محمد بن حسین موسوی» معروف به «سید رضی»^۱ در سال ۴۰۰ هجری از میان صدها خطبه، موعظه، نامه، عهدنامه و کلمات کوتاه امیر مؤمنان علی علیه السلام برگزیده و این تألیف ارزشمند خود را نهج البلاغه^۲، یعنی راه روشن بلاغت، نام نهاده است.

شیخ محمد عبده مفتی و عالم برجسته اهل سنت در مقدمه شرح خود بر نهج البلاغه نوشته است:

«این کتاب جلیل مجموعه‌ای است از سخنان سید و مولای ما امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) که سید شریف رضی از سخنان

۱. سید رضی عالم جلیل القدری است که در عزت نفس و بلندنظری، سخاوت و بخشندگی، پایبندی به امور شرعی و پارسایی در روزگار خود بی نظیر بود. او در عمر با برکت خود آثار ارزشمندی بر جای گذاشت که برجسته‌ترین آن نهج البلاغه است.
۲. «نهج» یعنی روش، و «بلاغت» یعنی کلام فصیح و مطابق شرایط حال و زمان و مقام. کلام فصیح آن است که زیبا و بدون عیب باشد؛ ولی بلیغ به معنای رسا است و به کلامی که هم زیبا و هم بجا باشد، رسا گفته می‌شود.



پراکنده آن حضرت برگزیده و گرد آورده و نام آن را **نهج البلاغه** نهاده است و من اسمی مناسب‌تر و شایسته‌تر از این اسم که دلالت بر معنای آن بکند، سراغ ندارم»^۱.

علاوه بر فصاحت و بلاغت و زیبایی لفظی و آرایش هنری **نهج البلاغه**، معانی و مفاهیم والای آن، به این کتاب بی‌نظیر به درازای تاریخ جاودانگی بخشیده است؛ مفاهیم عمیقی که از سرچشمه وحی مایه گرفته و از زبان قرآن ناطق جاری و صادر گردیده است.

سخنان علی علیه السلام مثل خود آن حضرت کامل و جامع است و از عمق و ژرفای حیرت‌انگیزی برخوردار است. علی علیه السلام نمونه‌ای از کامل‌ترین انسان و کتابش **نهج البلاغه** مصداقی از جامع‌ترین کتابهاست:

«کتاب **نهج البلاغه** که نازله روح علی علیه السلام است برای تعلیم و تربیت خفتگان در بستر منیت و در حجاب خودخواهی، معجونی است برای شفا، و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی، و مجموعه‌ای است دارای ابعادی به اندازه ابعاد یک انسان و یک جامعه بزرگ انسانی»^۲.

گسترده‌گی موضوعات **نهج البلاغه**

در **نهج البلاغه** موضوعات و مباحث فراوانی مطرح است؛ از جمله مباحث اعتقادی، عبادی، اجتماعی، حکومتی، اقتصادی، علمی و فرهنگی،

۱. شرح **نهج البلاغه**، محمد عبده، الطبعة الاولى، دار البلاغة، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۲. پیام امام خمینی به کنگره **نهج البلاغه**.



اخلاقی، معنوی، سیاسی و نظامی، تربیتی و...

این کتاب منشور انسان‌سازی است و دریچه‌ای به نور، و راهی از مُلک تا ملکوت است. **نهج البلاغه** کتاب چگونه زیستن، چگونه اندیشیدن، چگونه پرستیدن و کتاب چگونه در پیچ و خمهای زندگی با مشکلات دست و پنجه نرم کردن و چگونه از نعمتهای گسترده دنیا برای زندگی جاودان آخرت استفاده کردن است.

آری، **نهج البلاغه** بی‌تردید همچون قرآن کتابی است جاودانه، و نه تنها راه روشن بلاغت که راه روشن هدایت است و با گذشت قرن‌ها، نه تنها تازگی و طراوت و جذّابیت خویش را حفظ کرده، بلکه روز به روز عالمان و اندیشمندان را بیش از گذشته مجذوب خود نموده است. از این رو، با اینکه بیش از صد شرح، تفسیر و ترجمه از نویسندگان شیعه و سنی بر این کتاب ارزشمند نوشته شده، هنوز بسیاری از گوهرهای ناب آن بر جویندگان حقایق پنهان است. بدیهی است هر یک از شارحان و مترجمان با اهداف و انگیزه‌های متفاوتی به اقیانوس همیشه موج علوم علوی نگریسته‌اند.

در این مجموعه که دربردارنده بخش سوم **نهج البلاغه** (سخنان کوتاه امام علیه السلام) و حاصل پژوهش و تلاش چند نفر از فضایی حوزه علمیه قم است. تلاش گردیده پژوهش و تحقیقات برای خواص و عوام مفید باشد؛ و در بخش مفاهیم کوشش شده شرح کوتاهی درباره هر یک از کلمات و جملات امام علیه السلام ارائه شود تا مطالعه آن برای علاقه‌مندان به مکتب علوی، به ویژه جوانان و نوجوانان، با اندک دقت قابل فهم باشد. امید



است با فهم و درک سخنان گزیده و گهربار امیر بیان، معرفت ما همچون محبتمان به خاندان عصمت و طهارت روز به روز افزون و با هم هماهنگ و متوازن گردد.

در پایان از باب انجام وظیفه بر خود فرض می‌دانم از حضرات آقایان عباس رجبی، هادی حسین‌خانی، خلیل ربیعی، محمد مرتضوی، ابوالقاسم آرزومندی و عباس کمالی که در تهیه، تحقیق، پژوهش و ویراستاری و حروف‌نگاری این کتاب متحمل زحمت گردیدند، تشکر و سپاسگزاری نمایم.

همچنین از عزیزانی که به مطالعه این کتاب می‌پردازند، تقاضا می‌کنم هرگاه خطایی در ترجمه مفردات (با عنایت به ترجمه مرحوم فیض الاسلام) و مفاهیم و یا در ضبط کلمات و اعراب (بر اساس نسخه مرحوم فیض الاسلام) مشاهده نمودند و یا مطلب رسا و کامل‌تری در مفاهیم به نظرشان آمد، بر ما منت نهند، تذکرات و پیشنهادهای خود را به آدرس قم، صندوق پستی ۳۳۵ - ۳۷۱۶۵ برای ما ارسال دارند تا در چاپ بعدی اصلاح و تکمیل گردد.

محمد رضازاده جویباری



حکمت ۲

نکوهش برخی صفات ناپسند

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرْزَى بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعِ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ.

آزری: کوچک و خوار کرد

بِنَفْسِهِ (ب + نَفْس + ه): خود + ش (را)

مَنْ: کسی که

اسْتَشْعَرَ: ملازم (خود) کرد. در باطن

خوی و روش خود) قرار داد

الطَّمَعِ: طمع، آرز، امید، علاقه نفس

رَضِيَ: تن داد، خشنود شد

بِالذُّلِّ (ب + الذُّل): به + ذلت و خواری

مَنْ: کسی که

ترجمه: کوچک گردانید خود را کسی که طمع و آزار روش خویش قرار داد،

و به ذلت و خواری تن داد کسی که گرفتاری و پریشانی خود را آشکار نمود، و

نزد خویش خوار است کسی که زبانش را حکمران خود گرداند.

زیانهای طمع ورزی

۱. حقیق شدن: مرحوم فیض الاسلام، شارح و مترجم نهج البلاغه، در ذیل



این حکمت می‌گوید: آن که طمع را اظهار می‌کند، خود را خوار ساخته است؛ چرا که لازمه طمع ورزی، نیازمندی و فروتنی است و لازمه این دو، پستی و کوچکی می‌باشد.

آشکار کننده صفت طمع، هم در نظر دیگران و هم در نزد خود حقیر است؛ زیرا کسی که به داشته‌های خود قناعت نمی‌ورزد، احساس نیازش بیشتر می‌شود. از طرفی دیگر، چون خود را در برابر خواسته‌های بزرگ ناتوان می‌بیند و نمی‌تواند زیاده‌طلبیهای خود را آن‌گونه که هوای نفس می‌خواهد، به تنهایی برآورده سازد، پس به آنچه در دست دیگران است، طمع می‌ورزد و آرزوی داشتن آنها را در دل می‌پروراند. این باعث می‌شود که او در برابر مردم، کرنش و ابراز نیاز کند و از کرامت نفس و عزتش کاسته شود و در انتظار مردم خوار و سبک گردد.

۲. عامل شکست: امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْأَبَابِ تَحْتَ ظِلَالِ الطَّمَعِ!»؛ بیشترین شکستهای عاقلان، زیر سایه طمع خودنمایی می‌کند.

نکته

از نکات جالب در این حکمت آن است که امام علی علیه السلام، «استشعار طمع» را نهی فرموده است. از این تعبیر، که کنایه از آشکار ساختن طمع است، برمی‌آید که آنچه مایه خفت و خواری طمعکار می‌شود، ابراز داشتن طمع است.

۱. شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، به نقل از مصطفی زمانی، ذیل حکمت دوم.



مرد طامع دارد اندر خانه خواری مقام

از طمع خیزد رذالت وز قناعت احترام

چرا اظهار گرفتاری موجب خواری آدمی است؟

گرفتاری و پریشانی انسان را فقط خودش می داند و چه بسا نزدیکترین فرد به او مانند مادر و پدر هم از آن اطلاع نداشته باشد. اما اگر او با زبان یا رفتار از گرفتاریهای خود پرده بردارد، به ذلت و خواری خود کمک کرده است؛ چرا که با اظهار گرفتاری، ضمن حقیر ساختن خود، نشان می دهیم که در میدان زندگی شکست خورده ایم.

گذشته از آنچه گفتیم، اساساً ابراز کردن گرفتاریها، کاری مذموم است؛ زیرا این به معنای شکایت بردن از خداوند نزد بندگان اوست و این کار با مرام بندگی سازگاری ندارد و بسیار ناپسند شمرده شده است.^۱

حکایت است کسی نزد صاحبدلی رفت و گفت: دیشب از درد دندان نخواهیدم، و این مطلب را چند بار تکرار کرد. آن مرد صاحبدل گفت: چه قدر تکرار می کنی؟ به خدا قسم سی سال است که یک چشم من کور شده است و به کسی نگفتم و هیچ کس از آن آگاه نیست!^۲

معنای امیر قرار دادن زبان

امیر و حاکم قرار دادن زبان بر بدن به این معناست که هر چه به زبانمان

۱. منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۱.

۲. شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، به نقل از مصطفی زمانی.



می آید، بگوئیم؛ حتی اگر هلاکت و تباهی انسان را در دنیا و آخرت در پی داشته باشد؛ زیرا گفتاری که بدون توجه و تفکر بر زبان آید، سبب ارتکاب گناهان می شود و عقوبت الهی به همراه می آورد و آتش جهنم را می افروزد.

از زبان بیش از هفتاد گناه صادر می شود. در حدیث آمده: زبان هر روز صبح به اعضای دیگر بدن می گوید: چگونه اید؟ می گویند: اگر تو ما را به حال خود واگذاری، خوئیم!

از کلام امام علی علیه السلام نتیجه می گیریم که روح انسان از چنان عظمتی برخوردار است که نباید گرفتار و اسیر تکه گوشتی به نام زبان شود تا با بیان سخنان ناسنجیده و بدون اندیشه، خود را به هلاکت اندازد؛ بلکه این عضو کوچک تنها برای اظهار نیازها و ضرورتهاست.

زبان هر که فرمانده خویش کرد ز خواری دل خویش را ریش کرد
شاید بتوان ارتباط میان جملات حکمت دوم را چنین بیان کرد که هر کس طمع ورزی خود را اظهار نماید و گرفتاری اش را آشکار سازد، در حقیقت افسار خود را به دست زبانش سپرده و زبان افسار گسیخته نیز گرفتاریها، مکنونات قلبی و اسرار درونی را افشا می سازد؛ از جمله طمعکاری انسان را آشکار می کند و بدین گونه، او را در چشم مردم کوچک و سبک می گرداند.

۱. منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۱.



یک داستان، یک درس

مفضل بن قیس سخت در فشار زندگی واقع شده بود. فقر، تنگدستی، بدهکاری و مخارج زندگی او را آزار می داد. به ناچار به محضر امام صادق علیه السلام رفت و لب به شکایت گشود و گرفتاریهای خود را مو به مو تشریح کرد. در آخر، از امام تقاضا کرد که برایش دعایی بفرماید تا گره از کارش گشوده شود. امام صادق علیه السلام دستور داد کیسه ای اشرقی به او بدهند.

مفضل گفت: مقصودم این نبود؛ بلکه فقط تقاضای دعا داشتم. امام فرمود: برایت دعا هم می کنم، اما هرگز مشکلات و بیچارگیهای خود را برای مردم نگو؛ چون اولین اثرش این است که گمان می کنند تو در میدان زندگی به زمین خورده ای. پس در نظرها کوچک می شوی و شخصیت و احترامت از میان می رود.^۱

زبونی پسندد به خود هر کسی شکایت ز سختی کند با کسی
پرسش

۱. طمع ورزی چه زیانهایی را به دنبال دارد؟
۲. چرا ابراز و اظهار گرفتاریها مذموم و ناپسند است؟
۳. معنای امیر قرار دادن زبان چیست؟

۱. داستان راستان، داستان ۸۵.



حکمت ۵

دوام دوستی

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ، وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ، وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرِ الْعُيُوبِ.

وَرُوِيَ أَنَّهُ ﷺ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هَذَا الْمَعْنَى أَيْضًا: الْمُسَالَمَةُ حَبَاءُ الْعُيُوبِ.

صَدْرُ: سینه	الْمَوَدَّةُ: دوستی
الْعَاقِلُ: خردمند	الْإِحْتِمَالُ: تحمل کردن
صُنْدُوقُ: مخزن (جمعیه)	قَبْرُ: پوشنده، محل دفن
سِرُّهُ (سِرٌّ + و): راز + سَـش	الْعُيُوبُ: عیبهای، بدیها
الْبَشَاشَةُ: گشاده‌رویی	الْمُسَالَمَةُ: صلح و آشتی
حِبَالَةُ: دام	حَبَاءُ: پنهان کردن

ترجمه: سینه خردمند مخزن راز اوست، و گشاده‌رویی و خوش‌خویی دام دوستی است، و تحمل سختیها [پوشاننده و] قبر بدیها و عیوب است. و نیز به همین مضمون، در روایت دیگر فرموده است: صلح و آشتی، پنهان کردن عیبهاست.

صندوقخانه دل

خردمند رازها در سینه دارد، اما نادان هر چه دارد، بر زبان می‌آورد و البته



آنچه می‌گوید مفید نیست؛ چرا که سخنانش از روی جهل و نادانی است، نه از علم و دانش.

از این رو، امام سینه عاقل را به صندوق اسرار تشبیه فرموده است. از آنجا که صندوق، محتوای خود را حفظ می‌کند و در آن بدون اجازه صاحبش به روی کسی باز نمی‌شود، سینه عاقل نیز همچون صندوقی است که او در آن را بر روی هر کس باز نمی‌کند:

راز خود با یار خود چندان که بتوانی مگو^۱

ابن میثم بحرانی، شارح نهج البلاغه، می‌گوید: این کلام امام به معنای امر به کتمان کردن سرّ است^۲؛ یعنی اگر کسی بخواهد عاقل باشد، باید نگاهدار اسرار باشد و هر حرفی را بیان نکند. روایات و جوب تقیه و کتمان سرّ در همین زمینه‌اند.

دام دوستی

بشاشت و گشاده‌رویی همانند دامی است که دلها را صید می‌کند. همان‌گونه که صیاد با گستردن دام پرنندگان را اسیر خویش می‌سازد، بشاشت نیز دل‌های رمیده را صید و رام می‌نماید و انسانها را شیفته خود می‌کند و دلشان را می‌رباید. این بدان جهت است که خوشرویی اولین عامل ارتباط در مواجهه با دیگران حتی قبل از سخن گفتن است. پس اگر جذابیت و بشاشت چهره، قبل از گفت و شنود، سفره پذیرایی ارتباط‌های بعدی را نگستراند، چه بسا یک لبخند در همان لحظه نخست انسان را

۱. صائب.

۲. شرح ابن میثم، ج ۵، ص ۲۴۱.



شيفته کسی گرداند؛ هرچند نه صاحب دانش و فن و هنر خاصی باشد و نه دارای بيانی مناسب.

همان‌گونه که قبر لاشه بدبوی مردار را در خود نگه می‌دارد و می‌پوشاند تا مردم از آلودگیهای جسمی آن در امان باشند و تقبیحش نکنند، تحمل بدزبانیها و بدرفتاری مردم و فرو خوردن غضب نیز عیوب اخلاقی انسان را از چشم دیگران می‌پوشاند و این به دو دلیل است:

۱. هنگام جبهه‌گیری علیه دیگران، به جهت نداشتن تعادل روحی و عدم تسلط بر خویش، اختیار دست و زبان از دست ما خارج می‌شود و کارهایی از ما سر می‌زند که افشاکننده عیوب مخفی ماست، و یا مرتکب جرایم اجتماعی و گناهانی می‌شویم که قابل جبران نیستند.

۲. هنگامی که رفتار و گفتار دیگران تحمل نشود و آتش انتقام با رفتاری از روی نادانی شعله‌کشد، طرف مقابل نیز جری‌تر گشته، در صدد بیان معایب مخفی ما برمی‌آید تا ما را در بین مردم رسوا سازد؛ اما در صورت تحمل، او نیازی نمی‌بیند که با بیان معایب بر ما غلبه نماید.^۱

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «وَجَدْتُ الْعِلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ أَنْصُرُنِي مِنَ شَجْعَانِ الرَّجَالِ»^۲. مضمون آن چنین است که من بردباری و تحمل دیگران را برای یاری خودم، بهتر از مردان شجاع یافتم؛ چرا که مردان بی‌اراده به بهانه‌ای دست از حمایت می‌کشند، ولی مدارا نمودن و تحمل مردم، حمایت آنها را جلب می‌کند.

۱. منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۱۸، با اضافات.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، فصل ۸۳، حرف الواو، ص ۳۰۷.



ریشه رفتارهای ناهنجار و ناشایست

حضرت می‌فرمایند مسالمت و مصالحه کردن به جای نزاع و زد و خورد، باعث جلوگیری از افشای عیوب می‌شود؛ چون آن زمان که کنترل روان آدمی از دست برود و به جای عقل، غضب بر روان او حکومت کند، چون منشأ رفتارش عقل نیست، آنچه از او صادر می‌گردد، همانا رذایل اخلاقی خواهد بود و طرف مقابل هم اقدامی متقابل می‌کند و برای پیروزی در نزاع و دعوا از انجام دادن هر کار و به زبان آوردن هر سخنی ایا نمی‌کند و چه بسا از روی عمد و یا از روی سهو و بدون تعقل اسرار یا عیوبی را که از حریف سراغ دارد، آشکار نماید.

نکته

مصالحه و مسالمت در هنگام به رفتاری دیگران با شخص، کاری پسندیده است؛ اما تساهل و تسامح در امور مربوط به دین و حدود الهی، کاری ناپسند است. قیام امام حسین علیه السلام و نپذیرفتن مصالحه در امر دین، انجام فریضة امر به معروف و نهی از منکر شاهد همین بیان است. اما بیشتر مردم هنگام تعرض دیگران به حقوق خودشان، مصالحه نمی‌کنند؛ ولی در امر دین اهل تساهل هستند.

وجه تمایز این دو عبارت

در جمله اول سخن از دفن عیوب است و آن در جایی است که عیوب مردم را تحمل می‌کنیم و کار به مشاجره و دعوا نمی‌کشیم و گویی عیوب پنهان ما ظاهر نشده‌اند؛ اما زمانی که تحمل نباشد و در برابر گفتار یا رفتار



بد دیگران عکس العمل نشان دهیم و عیوب آشکار گردند، نزاع پیش می‌آید و در این حال انسان زیرک، از راه مصالحه وارد می‌شود و با درایت، از پیشرفت و تشدید مشاجره و مجادله جلوگیری می‌کند و عیوبی را که در معرض افشا قرار گرفته‌اند، مخفی و پرده‌پوشی می‌نماید. پس بین قبر عیوب و «خبء» عیوب تفاوتی آشکار است: در جمله اول سخن از دفع عیوب است و در جمله دوم سخن از رفع عیوب با انداختن حاجب و پرده‌ای بر آنهاست تا از دید مردم مخفی بماند.

ارتباط بین جملات

خردمند هر آنچه را که از دیگران در دل دارد، به بیرون از خود انتقال و بروز نمی‌دهد؛ بلکه با ظاهری بشاش دوستیها را جلب می‌کند و با آنکه گاهی از دوستانش بدیهایی متوجه او می‌شود، ولی او با کمال متانت و بردباری، رفتار نادرست آنان را به جان می‌خرد و تحمل می‌کند. میوه شیرین این بردباری آن است که عیوب خود را دفن می‌کند.

خردمند را، سینه صندوق راز

ز خوش‌خویی است، دام مهری بساز

تحمل کن و عیب را خاک کن

به سازش ز خود عیب را پاک کن

پرسش

۱. چه عاملی سبب پوشاندن عیوب اخلاقی انسان از چشم دیگران می‌شود؟

۲. علت تشبیه سینهٔ عاقل به صندوق اسرار چیست؟



حکمت ۱۱

دوستی

وَقَالَ الْإِسْلَامِيُّ: أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اِكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَمَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.

أَعْجَزُ: ناتوان‌ترین
مَنْ: کسی که
عَجَزَ: ناتوان شد
عَنْ: از
اِكْتِسَابِ: به دست آوردن
الْإِخْوَانِ: برادران

ضَمَّعَ: تباه ساخت، ضایع کرد
ظَفَرَ: پیروز شد (در ایجاد برادری)
بِهِ (بِه + هِ): به + او (دوستی که پیدا کرده بود)
مِنْهُمْ (مِنْ + هُمْ): از آنها

ترجمه: ناتوان‌ترین مردم کسی است که از دوست‌یابی ناتوان باشد، و ناتوان‌تر از او کسی است که دوستی را، که به دست آورده، از دست بدهد.

معنای کسب اخوان

اخوان، ظهور در معنای برادران دینی^۱ و یا دوستان راستین دارد.^۲ و منظور از کسب کردن اخوان، برقراری ارتباط با مردم از طریق مکارم

۱. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾. سوره حجرات، آیه ۱۰.

۲. شرح ابن میثم، ج ۵، ص ۲۴۵.



اخلاق^۱ برای به دست آوردن دوستانی مناسب و برادران دینی لایق از میان آنهاست؛ دوستانی که حدّ برادری را نگه دارند و در حفظ حقوق اخوت پایدار باشند. اصولاً حقیقت دوستی راستین، جز حالت برادری نیست و دوستان خوب برای هم، مانند برادران دلسوز هستند.

تأثیرگذاری دوست در زندگی

گاهی یک دوست خوب باعث می شود راه صد ساله را یک شبه بپیماییم؛ چرا که بهترین الگوی رفتاری برای انسان کسی است که به او علاقه دارد، رفتارش را می پسندد و سعی در شباهت یافتن به او می نماید. پس اگر یک دوست این گونه تأثیر گذار است، باید بسیار دقت کنیم تا گرفتار دوستی نشویم که دستاورد صدساله را یک شبه تباه کند.

از این رو، گفته شده: دوست تو همچون وصله ای برای پیراهن توست؛ بنگر که پیراهنت را با چه وصله می کنی.^۲ همان گونه که بین وصله، با خود لباس، در رنگ و جنس باید همخوانی باشد، بین ما و دوستانمان هم باید سنخیت باشد و قبل از هر چیز، آنها را ارزشیابی نمود.

نقش حسن معاشرت در دوست یابی

در دوست یابی، حسن معاشرت اهمیت بسیاری دارد. چه بسا سبقت گرفتن در سلام و تحیت بر دیگران، دیدار با آنها به هنگام سلامت و عیادتشان در زمان بیماری، موجب یافتن دوستانی صمیمی شود.^۳ در

۱. همان.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۳۷.

۳. منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۲۸.



واقع، دوست خوب خود به خود به دست نمی‌آید؛ بلکه باید سعی در یافتن آنها و سپس ارتباط با آنها نمود.^۱ اما دوستانی که بدون دقت و یا با چند لحظه برخورد پیدا می‌شوند، معلوم نیست چگونه دوستانی خواهند بود: راهزن‌اند یا راهبر؟

نکته

همان‌گونه که مال به دست آمده، نیاز به نگهداری دارد، دوست به دست آمده هم با حسن رابطه، محبت نمودن و حفظ روابط باید نگهداری شود.

دوست، زینت و ثروت است

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْكُلُّ شَيْءٌ حَلِيَّةٌ وَ حَلِيَّةُ الرَّجُلِ أَوْدَاؤُهُ»؛ برای هر چیزی زیوری است و زیور مرد، دوستان [صمیمی] اوست.

ابن اعرابی گوید: سوگند به جان خودت که ثروت جوانمرد، اندوخته پسندیده‌ای نیست؛ بلکه برادران با صفا اندوخته‌های پسندیده‌ترند.^۳

دوست یابی به شیوه‌هایی مثل خوش‌رویی، حسن رفتار و اخلاق خوب نیازمند است. این امور، با کمی سعی و دقت حاصل می‌شوند؛ ولی آسان‌تر از آن، از دست دادن اوست؛ چون یافتن دوست به هر حال با زحمت همراه است.^۴

۱. این مطلب اشاره به معنی اکتساب در کلام حضرت دارد. امام به دوست شدن سفارش نکرده است؛ بلکه دستور به اکتساب و به دست آوردن دوست داده است.

۲. شرح زمانى، ج ۴، ص ۱۶؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ۷، ص ۲۳۷.

۳. شرح ابن ابى الحديد، ج ۷، ص ۲۳۷.

۴. شرح ابن ميثم، ج ۵، ص ۲۴۵.



اما نباید از نظر دور داشت که منظور از یافتن دوست، تنها ارتباط با هر کس و دوستی با دیگران نیست؛ بلکه ارتباطی دو سویه است که باید تا حد برادری برسد. نتیجه آنکه اگر بدون دقت و شناخت، با هر کس ارتباط داشته باشیم، تأثیرات روحی و اخلاقی دوستان ناباب، ما را از خطر انحراف بی نصیب نمی گذارند.

دوست واقعی

مرحوم فیض کاشانی نقل کرده است: دو نفر با هم دوست بودند. یکی از آنها که گرفتار هوای نفس شده بود، به دوستش گفت: من گرفتار چنین مرضی شده‌ام؛ تو می توانی از رفاقت با من صرف نظر کن. دوست او گفت: به جهت این گناه روحی، من دوستی ام را با تو قطع نمی کنم. سپس با خدا عهد بست که تا هنگام رهایی دوستش از هوای نفس، چیزی نخورد و نیشامد. روزها گذشت و او پیوسته از خدا می خواست که دوستش را نجات دهد، و هر روز از شدت غم و گرسنگی لاغر می شد؛ تا اینکه پس از چهل روز دوستش به او خیر داد که به خاطر تو، خدا مرا از این مرض نجات داده است. او هم خوشحال شد و روزه اش را شکست.^۱

پرسش

۱. منظور از کسب کردن اخوان چیست؟
۲. حسن معاشرت چه نقشی در دوست یابی دارد؟

۱. نقل از: یکصد موضوع پانصد داستان، ج ۲، ص ۲۵۵.



حکمت ۲۲

از فضل پدر تو را چه حاصل

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسَبُهُ.

أَبْطَأَ به (ب + و): به تأخیر اندازد و کند کند لَمْ يُسْرِعْ به: تندی نمی‌کند او را

+ او را. حَسَبُهُ (حَسَب + ه): مقام و منزلت + َ

عَمَلُهُ (عمل + ه): کردار + َ ش

ترجمه: هر کسی را که کردارش او را کند گرداند، مقام و منزلتش او را تند نمی‌گرداند.

تأثیر اراده در کارها

این کلام درباره تشویق به عبادت و بندگی است. انسان در این جهان، همانند مسافری است که می‌تواند خود را به درجات عالی و کمالات روحانی برساند و مرکب این سیر فقط اعمال است، اما کسی که اهل عمل و کسب فضایل و کمالات انسانی نباشد، به وسیله شرافت خود یا خاندانش نمی‌تواند فضیلتی برای خویش کسب کند و نزدیک‌ترین خویشان دلسوز او هم تا او اراده انجام کاری را نکند، نمی‌توانند وی را به سوی خوبیها سوق دهند و از تغافل و سستی در عمل نجاتش دهند (این حکمت نظیر حکمت ۳۷۸ است).



نکته

کردار نیکو ذاتی انسان و زاییده درون اوست؛ به عبارت دیگر، فضایل اخلاقی و کمالات از بیرون برای انسان حاصل نمی‌شوند. پس حَسَب و بزرگی و شرافت ظاهری خود و آبا و اجدادش بر شخصیت انسانی او ذرّه‌ای نمی‌افزاید.

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل

از این رو، گاهی شخصی با وجود داشتن نسبی عالی، از بدترین افراد روزگار می‌گردد؛ مانند پسر نوح که با کردار بدش، خود را در زمره غرق شدگان قرار داد و حتی اصرار پدر برای نجات او بی‌نتیجه ماند. در آخرت نیز دست دیگران از یاری انسان بسته است. قرآن می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱؛ «هرگز بستگان و فرزندانان روز قیامت سودی به حالتان نخواهند داشت».

این حکمت، نظیر کلام پیامبر به دخترش فاطمه زهرا ع و عمویش عباس است که فرمود: «ای فاطمه! از من برای تو نزد خداوند متعال کاری ساخته نیست. ای عباس بن عبدالمطلب! از من در قبال تو نزد خداوند متعال کاری ساخته نیست. همانا گرمی‌ترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست»^۲.

۱. سوره ممتحنه، آیه ۳.

۲. ترجمه شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۴۶.



■ کندی عمل، کنایه از چیست؟

● کنایه از درک نکردن خیرات و خوبیها و فضایل به سبب نداشتن عمل صحیح و کار شایسته است؛ چون فقط با اعمال صحیح و رفتاری به دور از هرگونه ناخالصی، انسان به کمالات، اهداف عالی و درک خوبیها می‌رسد.^۱

نتیجه کندی در رفتار

کندی در عمل و تنبلی، هم مایه حسرت دنیا و هم موجب ندامت در آخرت است و انسان را از کسب درجات اخروی و نیل به مراتب و اهداف دنیوی باز می‌دارد. به همین جهت، حتی اصحاب یمین و اهل بهشت در روز قیامت که یوم الحسره (یعنی روز حسرت) است، پشیمان هستند که چرا بیشتر عمل صالح انجام ندادند.

تسویف چیست؟

نام یکی از شیاطین تسویف است. هرگاه بنده‌ای می‌خواهد کاری انجام دهد، او در گوش دلش نجوا می‌کند که فرصت زیاد است، صبر کن، بعد آن را انجام می‌دهی. هر بار که بنده قصد انجام دادن کاری را داشته باشد، به همین گونه او را وسوسه می‌کند تا او موفق به انجام آن کار نشود؛ اما خداوند به بندگان خود می‌فرماید: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَعْفَرَةٍ مِّنْ

۱. شرح ابن ميثم، ج ۵، ص ۲۵۰.



رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ...^۱؛ «و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که...».

در آیه‌ای دیگر خداوند، سبقت گیرندگان را از مقربان دانسته و فرموده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۲؛ «یعنی پیشگامان، پیشگامان‌اند. آنها مقربان‌اند».

پرسش

۱. نتیجه‌کندی در عمل چیست؟
۲. تسویف چیست؟ توضیح دهید.



۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳. ۲. سوره واقعه، آیات ۱۰ - ۱۱.

حکمت ۵۱

کمالات انسانی

وَقَالَ ﷺ: لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ، وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ، وَلَا ظَهِيرٌ كَالْمُشَاوَرَةِ.

انسان می رسد	لا غنی: هیچ بی نیازی نیست
الأدب: ادب، سلوک پسندیده	كالعقل (ك + العقل): مانند + خرد
ظهیر: پشتیبان	لا فقر: هیچ بی چیزی نیست
المشاوره: مشورت کردن	كالجهل (ك + الجهل): مانند + نادانی
	میراث: ارث، آنچه از دارایی میت به

ترجمه: و [امام علی عليه السلام] فرمود: ثروتی چون عقل، و هیچ فقری چون نادانی نیست. هیچ ارثی چون ادب، و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست.

مفهوم

این سخن امام، به بیان چند واقعیت پرداخته است. در حالی که بسیاری از مردم، بی نیازی و میراث گذشتگان را در ثروت و مال دنیا جست و جو می کنند و بزرگترین پشتیبان را خویشان و دوستانشان می دانند. امام عليه السلام



بر این نوع اندیشه‌ها خط بطلان می‌کشد و از نگاهی دیگر به این موضوع می‌نگرد و حقیقت را چیز دیگری معرفی می‌کند.

نکته

جامعه‌ای ثروتمند و غنی است که عقل جمعی آن بیشتر باشد و هر چه جهل و نادانی در آن افزون باشد، آن جامعه فقیرتر و گرفتار مشکلات اجتماعی بیشتری خواهد بود. پس ملاک رشد جوامع و معیار فقر و بی‌نیازی، عقل جمعی و رشد فکری مردم هر جامعه است. متفکران، اهل اندیشه و تعقل هستند که از رویدادها درس می‌گیرند و با پرهیز از تکرار اشتباهات گذشته، سختیها و خسارتهای مادی و معنوی را دور می‌کنند. قرآن کریم در مواردی، سخن از عقل و خرد به میان آورده و درک حقایق را به صاحبان خرد واگذار می‌کند؛ از جمله در جایی می‌فرماید: «آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نابیناست؟ تنها صاحبان اندیشه متذکر می‌شوند»^۱.

نشانه‌های عقل

خردمندان و عاقلان نشانه‌ها و رفتارهایی دارند که بعضی از آنها عبارت‌اند از:

۱. عاقل اهل قناعت است و در هنگام تنگدستی به آنچه دارد، اکتفا

۱. ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

سوره رعد، آیه ۱۹.



می‌کند. پس قناعت، ثروت اوست^۱ و عاقل با داشتن این اخلاق پسندیده، به کسی یا چیزی محتاج نمی‌شود.

۲. عاقل رفع نیاز خود را از خدا می‌خواهد و دست نیاز به سوی دیگران دراز نمی‌کند؛ چرا که او منبع بی‌کران ثروت را در وجود بی‌نیاز خداوند می‌بیند و همواره رفع نیازهای خود را از او مسئلت می‌کند. از این رو، با اتصال به آن سرچشمه، خود را از غیر خدا بی‌نیاز می‌کند.

۳. عاقل همواره شکرگزار نعمتهای خداوند است و با سپاس از نعمتهای او زمینه دست‌یابی به نعمتهای بیشتر را برای خود فراهم می‌سازد.

■ چگونه عقل ثروت است؟

● انسان نیازمند و محتاج آفریده شده است.^۲ از این رو، تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا نیازهای مادی خود را برطرف سازد. او اگر بخواهد در این مسیر به نتیجه مطلوب برسد، باید با کمک عقل و اندیشه خود، نزدیک‌ترین و سودآورترین راه را برگزیند؛ زیرا عاقل، به به کارگیری نیروی خرد خود نه تنها راه رسیدن به هدف را آسان می‌کند، بلکه با دسته‌بندی نیازهایش، نیازهای مهم‌تر را جدا می‌کند و تلاش خود را برای همان نیازها معطوف می‌سازد و در نهایت، باز هم این عقل است که صحیح‌ترین، پرفایده‌ترین و کم‌ضررت‌ترین راه رسیدن به هدف را نشان می‌دهد. به همین جهت، تعقل مایه بی‌نیازی و ثروت هر خردمندی است.

۱. «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ، قَنَاعَتُ ثَرَوْتِي پابان‌ناپذیر است» برای توضیح بیشتر، به شرح حکمت ۵۴ رجوع شود.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾. سورة فاطر، آیه ۱۵.



در امور معنوی و اخروی نیز، عقل نقش به سزایی در هدایت انسان دارد. عقل به ما حکم می‌کند تا از لذت‌های زودگذر دنیا بگذریم و به ثروت حقیقی که بهشت است، دست یابیم. پس عاقل کسی است که حیات جاودان و آخرت خود را به این دنیای فانی نفروشد. نتیجه اینکه: اگر عقل راهنمای ما باشد، ما را در مسیری قرار می‌دهد که هم در دنیا به سلامت زندگی کنیم و هم در آخرت در جوار رحمت الهی قرار گیریم.

مفهوم جهل

جهل در مقابل عقل و به معنی ناآگاهی از اموری است که خیر و سعادت دنیا و آخرت فرد را تأمین می‌کند.

نجات از جهل وظیفه اصلی رهبران دینی در برابر مردم

حاکمان و رهبران جامعه وظایف مختلفی را در قبال مردم دارند. امام

علی علیه السلام در حدیثی این وظایف را چنین بیان می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا...!» ای

مردم! من و شما بر یکدیگر حقوقی داریم. حقی که من بر شما دارم، این است که خیرخواه شما باشم و نیازها و رفاه شما را فراهم سازم و آموزش دهم تا از جهل و بدبختی نجات یابید...».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.



جهل ریشه گمراهی

در جنگ احد که مهاجم کفار قریش به «مدینه» صورت گرفت، عده زیادی از سپاه اسلام به شهادت رسیدند. در این میان، رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیؑ مجروح شدند و دندانهای پیامبر شکست و سر و صورت مبارکشان به شدت زخمی شد. اصحاب پیشنهاد کردند تا آن بزرگوار آنها را نفرین کند؛ ولی آن حضرت پاسخ فرمودند: اساس بعثت و رسالت من برای لعن و نفرین مردم نیست؛ خداوند مرا مایه رحمت عالمیان آفریده و بدان سبب مرا مبعوث فرموده است. آن‌گاه چنین دعا فرمودند: خدایا! این قوم مرا هدایت فرما که آنان نمی‌دانند.

امام علیؑ می‌فرماید: اگر بندگان به هنگام نادانی توقف می‌کردند و اقدام به کاری نمی‌کردند، کافر و گمراه نمی‌گشتند.^۱

بزرگان دینی ما هر کدام به روشی خاص در راه آگاه‌سازی و رهایی جامعه از جهل کوشش کرده‌اند. امام علیؑ با خطبه‌های پرمغز، امام سجادهؑ در قالب دعا، و امام صادقؑ با بنیان نهادن مکتب علمی، سهمی به سزا در بیداری و هدایت داشته‌اند.

امام خمینی نیز که از پیروان و شاگردان آن بزرگواران است، برای ریشه‌کن نمودن جهل، دستور تأسیس «نهضت سوادآموزی» را صادر

۱. غرر الحکم، به نقل از راهنمای تبلیغ، ص ۲۹. «لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ حِينَ جَهَلُوا وَقَفُوا، لَمْ يَكْفُرُوا وَلَمْ يَضِلُّوا».



نمود. در اصل سی ام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آموزش و پرورش رایگان تصویب شد.

از سیره و روش پیشوایان و بزرگان دین به خوبی می توان پی برد که آنان تلاش و اهتمام فراوانی در هدایت و روشنگری، و تأکید بسیاری بر بهره گیری از عقل و دانش داشته اند. از این رو، آنان را می توان پیشگامان عرصه خرد و دانش و بیدارگری امتهای به شمار آورد. با نگاهی به سیره آنان به خوبی می توان به بطلان این سخن پی برد که برخی پنداشته اند: «دینداری نتیجه جهل است».

منشأ جهل

این سؤال در اینجا به ذهن می رسد که آیا منشأ جهل، نداشتن علم است یا بی توجهی به عقل و اندیشه؟ در جمله ای از کلام گهربار پیامبر ﷺ می خوانیم: «الْعَقْلُ مَا عَيْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ»؛ عقل چیزی است که خداوند با آن عبادت می شود و بهشت با آن به دست می آید. از بیان امام علیؑ در این حکمت نیز دانسته می شود که منظور از جهالت، نداشتن عقل و تفکر است، نه عدم علم و دانش؛ زیرا امام علیؑ در مقابل عقل، جهل را ذکر کرده است.

پس منظور از جهالت این است که انسان در عاقبت زندگی و نتایج اعمالش اندیشه نکند و در اثر این بی توجهی، خود را به ورطه سقوط و

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹.



نابودی گرفتار سازد؛ چرا که ممکن است فردی به دانشهای گوناگونی مسلط باشد، ولی باز هم جاهل محسوب شود و در راه آسایش زندگی انسانها و حیات معنوی خود، قدمی برندارد. کم نیستند دانشمندانی که علمشان را در جهت مقاصد ضد انسانی و ضد بشری به کار می‌برند.

■ آیا یادگیری علوم الهی می‌تواند جهل را از بین ببرد؟

● باید گفت افرادی هستند که به علوم الهی، آگاهی دارند، اما این علم برای آنها سودی ندارد؛ زیرا به علمشان عمل نکرده‌اند. بنابراین علم بدون عمل نمی‌تواند جهالت را از انسان دور کند. امام علی علیه السلام در بیانی دیگر فرموده است: «چه بسا دانشمندی که جهل و نادانی اش او را بکشد و با اینکه علم دارد، علمش سودی به حال او نداشته باشد».^۱

علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست، نادانی^۲

ادب با ارزش‌ترین میراث گذشتگان

بهترین میراثی که والدین می‌توانند به فرزندان خود بدهند، ادب و تربیت صحیح است. اگر پدر و مادر به جای اینکه فقط به فکر آینده مادی فرزندان باشند، بیشتر به فکر آشنا کردن آنها با آداب صحیح باشند، با ارزش‌ترین ثروت را به آنها داده‌اند. والدین باید به این نکته توجه داشته باشند که تنها راه یاد دادن ادب به فرزندان آن است که خود با ادب باشند و با آنها رفتاری مؤدبانه داشته باشند، همچنین آنها را با افراد و دوستان با ادب آشنا کنند.

۲. سعدی.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷.



آثار ادب

ادب چه در برخورد های اجتماعی و چه در مقابل خدا و اولیای دین، آثار و برکات زیادی دارد. اگر فرزندان ما از همان ابتدای کودکی، در برخوردهای اجتماعی، رفتاری مؤدبانه داشته باشند، مورد احترام و تکریم دیگران قرار می‌گیرند و همه افراد، مشتاق گفت‌وگو و ارتباط سالم و محبت‌آمیز با آنها می‌شوند. این امر سبب می‌شود که آنها از نظر عاطفی و فکری رشد خوبی پیدا کنند و از سلامت روانی خوبی برخوردار شوند. اما برکات ادب در برابر خداوند و اولیای دین که نشان‌دهنده معرفت و شناخت عمیق انسان به آنهاست و مهم‌ترین وظیفه هر مؤمن است، بی‌شمار است. اگر انسان به مقام و منزلت و جایگاه رفیع خداوند و اولیای او ذره‌ای شناخت پیدا کند، در برابر دستوره‌های آنان خضوع می‌کند و از انجام هر کار یا گفتن هر کلمه‌ای که متناسب با مقام آنان نباشد، پرهیز می‌کند.

ادب پیامبران در برابر خدا

ادب پیامبران الهی در برابر پروردگار از نکات بسیار آموزنده و جزء سیره آن بزرگواران است. آنان با اینکه از بندگان مقرب خداوند بودند، هیچ‌گاه خو را بی‌نیاز ادب در پیشگاه خداوند ندیدند. حضرت ابراهیم علیه السلام به خداوند عرض کرد: «وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱؛ «و هر که با من مخالفت کند، پس تو خدای بخشنده و مهربانی». با اینکه او می‌توانست بگوید: «فَاغْفِرْ؛ او را ببخش».

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.



حضرت عیسیٰ علیه السلام نیز کلامی شبیه به این بیان حضرت ابراهیم علیه السلام دارند.^۱

حضرت ایوب علیه السلام برای رفع گرفتاری خود، به طور مستقیم و صریح از خداوند درخواست نکرد و فرمود: خدا یا! به من رحم کن و گرفتاری مرا برطرف نما؛ بلکه عرض کرد: «من گرفتارم و تو از همه مهربان تری»^۲؛ یعنی عرض حاجت باید از طرف بنده باشد، اما چون او نمی داند که آیا برطرف شدن نیاز و رفع مشکل به صلاحش هست، نباید برای رفع آن به خداوند اصرار بورزد.

امام جوادی علیه السلام می فرماید: هرگاه دو نفر را مقایسه کنیم، آن که ادبش بیشتر باشد، نزد خداوند برتر است.^۳

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه

هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود

من مؤمنان را تربیت می کنم

در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَدَبُهُ اللَّهُ، وَهُوَ أَدَبِي، وَأَنَا أَدَبُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْرَثُ آدَابَ الْمُكْرَمِينَ»^۴؛ خداوند پیامبرش را (با آداب و کمالات مخصوص) مؤدب ساخت، و رسول خدا نیز مرا مؤدب کرد، و من مؤمنان را (تربیت و) مؤدب می سازم و آداب (و سیره شایسته) بندگان صالح خدا (و) گرامیان را به ارث می گذارم».

۱. سوره مانده، آیه ۱۱۸.

۲. «أَنْتَ مَسْنِي الضَّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الزَّاجِمِينَ». سوره انبیاء، آیه ۸۳.

۳. صراط سلوک، ص ۷۴.

۴. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۶۵ و ۴۱۴.



شاید به همین دلیل، امامان پدران روحانی ما معرفی شده‌اند و پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ مَنْ وَعَلِيٌّ دُوْا پَدْرَ اَيْنِ اُمَّتِ هَسْتِيمِ».

■ چگونه ادب میراث پدر و مادر خواهد بود؟

● هر چند اصطلاح ارث بیشتر در امور مالی به کار می‌رود، اما معنای لغوی کلمه میراث، شامل ادب هم می‌شود و پدر و مادر هم می‌توانند راهنماییها و ارشادهای خود را هم به عنوان ارث به فرزندان خود برجای گذارند. بنابراین همان‌طور که انسان اموال خود را معمولاً از پدر و مادرش به ارث می‌برد، ادب نیز غالباً برگرفته از رفتارهای پدر و مادر است.

امام صادق علیه السلام در بیانی ارزشمند بهترین میراث برای فرزندان را ادب می‌داند و می‌فرماید: «إِنَّ خَيْرَ مَا وَرِثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْاَدَبُ لَا الْمَالُ، فَإِنَّ الْمَالَ يَذْهَبُ وَالْاَدَبُ يَبْقَى»؛ به راستی بهترین چیزی که پدران برای فرزندان خود به ارث می‌گذارند، ادب است، نه مال؛ زیرا مال از بین می‌رود و ادب باقی می‌ماند.

مشورت عامل تقویت اندیشه

مشورت کردن از این جهت که ما را با تجربه‌های دیگران آشنا می‌کند، به عقل و اندیشه قوت می‌بخشد. در همین باره، سخنی از امام علی علیه السلام نقل شد که فرمود: «هر کس با دیگران مشاوره نماید، شریک عقلهای آنان می‌گردد».^۲

۱. اصول کافی، ج ۸، ص ۱۵۰. ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۰.



به همین دلیل، حکما گفته‌اند که آدمی به دو عمر نیاز دارد تا با یکی تجربه بیندوزد و با دیگری تجربه‌ها را به کار بندد.

اهمیت مشورت

بی‌شک یکی از مهم‌ترین آثار اجتماعی مشورت، طرح دیدگاهها و آرای مختلف و ترویج کارگروهی است. هرگاه نظریات مختلف ارائه شوند، در انتخاب راه درست، تصمیم بهتری می‌توان گرفت. انسان هر قدر که از نظر فکری توانا باشد، تنها می‌تواند از یک یا چند بُعد به موضوع بنگرد و ابعاد دیگر، برای او مجهول می‌ماند. اما هنگامی که مسائل در یک جمع مطرح می‌گردد و عقلها و تجارب و دیدگاههای مختلف به کمک هم می‌آیند، به همه ابعاد موضوع نگریسته می‌شود و در نتیجه راههای درست از بیراهه‌ها باز شناخته می‌شوند، عوامل و موانع کار بررسی می‌گردند و بهترین نظر و برترین کار برگزیده می‌شود.

■ آیا مشاوره در احکام دین است یا موضوعات آن؟

● برخی گمان می‌کنند که در احکام و یا اصول دین می‌توان به تبادل نظر پرداخت اما حقیقت آن است که شورا در امور اجرایی و در موضوعات است، نه درباره احکام دین؛ زیرا احکام الهی، تنها از مبدأ وحی و از کتاب و سنت دریافت می‌شود. آیه ۳۸ سوره شورا^۱ نیز که امر به شورا در کارها کرده، شامل احکام دین نمی‌شود و از این رو، برای مشاوره در احکام، به این آیه نمی‌توان استناد کرد. اما علت اینکه نمی‌توان در احکام الهی مشورت کرد، آن است که ارائه

۱. ﴿وَأْمُرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ...﴾.



احکام دین و به تعبیر دقیق «تشریح»، بیرون از فهم و عقل محدود انسان است. از سوی دیگر، اساساً نیازی به دخالت بشر در احکام نیست؛ زیرا ما معتقدیم هیچ امری در اسلام نیست مگر آنکه خداوند به طور عام^۱ یا خاص^۲ احکام و حدود لازم آن را بیان کرده است، وگرنه درست نبود که خداوند در روز غدیر بفرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۳؛ «امروز، دینتان را برای شما کامل کردم».

نکته بسیار مهمی که باید دانست، آن است که فهم دقیق احکام دین و دست‌یابی به احکام جزئی و مصادیق و موضوعات روز، از طریق احکام کلی دین میسر است که در عصر غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، فقهای جامع شرایط، این مسئولیت و وظیفه بزرگ را بر عهده دارند.^۴

دستاوردهای مشاوره در احادیث

در احادیث، نتایج و ثمرات ارزشمندی برای مشورت برشمرده شده که به چند مورد اشاره می‌کنیم: ۱. نجات از هلاکت^۵؛ ۲. رهایی از پشیمانی^۶؛ ۳. راهیابی به پیروزی^۷؛ ۴. رشد و بالندگی اندیشه^۸؛ ۵. تکیه‌گاه فکری

۱. نص عام. ۲. نص خاص.

۳. سوره مائده، آیه ۳.

۴. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتب اصول فقه ذیل موضوع بطلان اجتهاد مقابل نص. ۵. میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۲۶۱، ح ۲۰۰۶۹.

۶. همان، ص ۲۰۱۱۱، حکمت ۳۲۷۰.

۷. غرر الحکم، ص ۴۱.

۸. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۰۲۴، ح ۶۸۳۳.



مطمئن^۱؛ ۶. بهره‌مندی از تجربه دیگران^۲ و انتخاب راه‌های برتر^۳ و تصمیم قوی و محکم در انجام کارها^۴؛ ۷. نشاط در کار^۵؛ ۸. صرفه‌جویی در انرژی^۶ و ۹. جلوگیری از ذلت و خواری^۷.

زن عاقل و صالح

به جوانی از بنی اسرائیل در خواب خبر دادند که خداوند نیمی از عمرت، تو را ثروتمند و بی‌نیاز و در نیم دیگر، فقیرت می‌گرداند، اما حق انتخاب با خود توست که ابتدا کدام نیمه باشد. وقتی مرد بیدار شد، با زن صالح و شایسته‌اش مشورت نمود. زن گفت: بهتر است نصف اول عمرت ثروتمند باشی. او هم پذیرفت. پس از چندی که مرد ثروتمند شد، زن گفت: خداوند نعمت خود را به تو بخشیده، تو نیز در راه او انفاق کن. مرد به سخن همسرش جامه عمل پوشاند و به انفاق پرداخت. مدت‌ها گذشت و نیمه اول عمر تمام شد و مرد دید همچنان بی‌نیاز و دارای ثروت است. از این رو از خداوند می‌خواست تا علت امر را برای او روشن کند. در عالم رؤیا به او گفتند: چون در راه ما انفاق کردی، ما در باقیمانده عمرت نیز تو را غنی ساختیم.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۳۵.

۳. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۰۲۴، ح ۶۸۳۸.

۴. همان، ح ۶۸۳۴. ۵. همان، ص ۱۵۲۴، ح ۹۸۴۸.

۶. همان، ح ۹۸۵۲. ۷. همان، ج ۴، ص ۳۲۷۰، ح ۲۰۱۰۵.



این داستان، هم به نقش مشورت با صالحان اشاره دارد و هم اهمیت به کارگیری عقل را بیان می‌نماید.

ارتباط میان جملات این حکمت

انسان موجود نیازمندی است که از راههای مختلف سعی در رفع آنها دارد. مهم‌ترین عامل بی‌نیازی او، تعقل در مسائل است و بالاترین چیزی که باعث نیاز و فقر او می‌شود، جهل است. ثروتهای مادی و معنوی انسان گاهی با مشقت و دشواری و گاهی به آسانی حاصل می‌شود؛ اما ثروتی که بدون زحمت به دست او می‌رسد، میراث گذشتگان است که یا مال دنیاست یا صفات اخلاقی.

مال دنیا از دست رفتنی و تمام شدنی است؛ ولی ماندگارترین و ارزشمندترین میراث گذشتگان ادب است. امام علی^{علیه السلام} در پایان حکمت، راهی را برای تقویت، ماندگارتر نمودن و زنده نگاهداشتن نیروی تعقل و اندیشه، معرفی می‌کند که آن مشاوره است؛ چرا که مشورت کردن، به معنای اندیشه و تجربیات دیگران را به باری اندیشه خود گرفتن است.

برای رسیدن به حضور پادشاه یا حاکم، قوانینی مخصوص وجود دارد که باید همه مراحل قانونی طی شود. هنگام حاضر شدن نزد عالمی وارسته نیز باید برخی آداب رعایت شود؛ برای نزدیک شدن به خداوند نیز که خود مالک و حاکم مطلق در تمام جهان آفرینش است، احترام و رعایت ادب واجب و حتی لازم‌تر از دیگران است و هرگاه سخن از او باشد، هیچ قدرت و هیچ علمی مفهوم پیدا نمی‌کند. رهرو طریق معنویت و مقام قرب



الهی باید ادب در محضر ربوبی را رعایت کند تا به هدف نایل شود:

سرمایه راهرو حضور و ادب است

آن گاه یکی همت و دیگر طلب است

ناچار بود راهرو از این چار اصول

ور نه به مراد دل رسیدن عجب است^۱

یکی از شاگردان مرحوم آقا سید علی آقا قاضی نقل می‌کند: من شب در خانه به بالش تکیه داده بودم و قرآن می‌خواندم. فردا که به درس حضرت استاد حاضر شدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، استاد فرمودند: این چه نوع قرآن خواندنی است؟! مدتی از این ماجرا گذشت. شبی دیگر که می‌خواستم در خانه پایم را دراز کنم، کتابها را بالای طاقچه گذاشتم تا رعایت ادب بشود. صبح که به درس آمدم، حضرت استاد فرمودند: حالا که کتابها را بالا گذاشتی، بی ادبی نیست؟!^۲

پرسش

۱. ملاک رشد جوامع را بیان کنید.
۲. منشأ جهل چیست؟
۳. چند مورد از اثرات مشورت را بیان کنید.
۴. چرا عقل ثروت است؟
۵. ادب چه آثار و برکاتی را در پی دارد؟

۱. دیوان اشعار علامه حسن حسن زاده آملی، ص ۲۱۴.

۲. صراط سلوک، ص ۷۹.



حکمت ۷۹

پندهای مشفقانه

وَقَالَ ﷺ: أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِدَيْكُمُ أَهْلًا، لَا يَزُجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ، وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ.

أَوْصِيكُمْ: سفارش می‌کنم شما را	لا يَسْتَحِينَنَّ: هرگز شرم نکند
بِخَمْسٍ (بِ + خَمْسٍ): به + پنج چیز	سُئِلَ: پرسیده شود
ضَرَبْتُمْ: زدید (بزنید)	عَمَّا (عَنْ + مَا): از آنچه
آبَاط: زیر بغل‌ها	لا يَعْلَمُ: نمی‌داند
لَكَانَتْ (لَا + كَانَتْ): هر آینه، بود	أَنْ يَقُولَ: اینکه بگوید
أَهْل: اهلیت، سزاوار	لا أَعْلَمُ: نمی‌دانم
لا يَزُجُونَ: هرگز امیدوار نباشد	لَمْ يَعْلَمُ: ندانست
لا يَخَافَنَّ: هرگز نترسد	أَنْ يَتَعَلَّمَهُ (يَتَعَلَّمُ + هُ): اینکه بیاموزدش
ذَنْبُهُ (ذَنْبٌ + هُ): گناه + هَش	لا خَيْرَ: هیچ خیر و نیکی نیست



ترجمه: شما را به پنج مطلب سفارش می‌کنم که اگر برای به دست آوردن آنها بر شتر سوار شوید (و رنج مسافرت را تحمل کنید)، ارزش دارد: امید هر یک از شما فقط به پروردگارش باشد، و فقط از گناه خودش بترسد، هرگاه کسی از شما مطلبی را پرسید که پاسخش را نمی‌دانید، از گفتن «نمی‌دانم» خجالت نکشید، و موقعی که چیزی را نمی‌دانید از آموختنش شرم نکنید، و بر شما باد صبر کردن؛ زیرا جایگاه «صبر» نسبت به «ایمان»، همانند سر در بدن است و همان طور که خیری نیست در بدنی که سر ندارد، در ایمان بدون صبر نیز خیری نیست.

پنج نصیحت مشفقانه

امیر مؤمنان علیه السلام در این نصایح ارزشمند، مهم‌ترین امور مربوط به رابطه فرد با مبدأ، تدبیر امور، ادب در طریق دانش اندوختن، و چگونگی رویارویی با سختی‌ها را مطرح فرموده است.^۱

۱. فقط به خدا امید داشتن: در نخستین سفارش، امام علی علیه السلام انسان را تنها به امیدواری به مبدأ هستی و پروردگار خویش فرا می‌خواند. این از آن رو است که اگر کسی به غیر خدا امیدوار شد، دچار خسران خواهد شد. آن حضرت در بیان دیگری در *غرر الحکم*^۲ فرموده است: «إِجْعَلُوا كُلَّ رَجَائِكُمْ لِلَّهِ وَلَا تَرْجُوا أَحَدًا سِوَاهُ، فَإِنَّهُ مَا رَجَى أَحَدٌ غَيْرَ اللَّهِ إِلَّا خَابَ؛ همه امیدتان به خداوند باشد و به احدی جز او امید نبندید؛ چون کسی به غیر خدا امیدوار نشد، مگر آنکه خوار گردید».

در مقابل، کسی که به خدا امیدوار باشد، در مواقع ناامیدی و بسته

۱. منهاج البراعة، ج ۲۱، ص ۱۲۷. ۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۶.



بودن ظاهری درها به روی او، بیشتر به خدا دل می‌بندد و منتظر پاسخ مثبت خدا خواهد بود. امام علی علیه السلام در حدیثی به این حقیقت اشاره کرده و فرموده است: «به چیزی که امید نداری، بیش از آنچه امید داری، خوش بین باش؛ چون موسی بن عمران علیه السلام برای آوردن شعله‌ای آتش برای خانواده خارج شد، ولی خداوند با او سخن گفت و با عنوان پیامبری بازگشت، ملکه سبا خارج شد و همراه با سلیمان اسلام آورد، و ساحران فرعون در طلب عزت از فرعون بیرون آمدند، ولی با ایمان مراجعت کردند»^۱.

۲. تنها از گناه بترس: اگر امید انسان فقط به خداوند باشد، فقط از قطع ارتباط خود با خداوند ترس و نگرانی خواهد داشت؛ چون فردی که رشته ارتباط خود را با خدا نگسسته، از هیچ چیز و هیچ کس هراس ندارد و در سخت‌ترین شرایط، امید خود را به فضل خداوند از دست نخواهد داد. اما کسی که ارتباط خود را با خدا با ارتکاب نافرمانی او از هم گسسته است، ترس از همه چیز و همه کس او را آزار خواهد داد. بدین جهت، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر که از خدا بترسد (و او را نافرمانی نکند)، خداوند هر چیزی را از او می‌ترساند و کسی که از خدای عزوجل ترسد، خداوند او را از هر چیز می‌ترساند»^۲.

۳. شجاعت در گفتن «نمی‌دانم»: امام علیه السلام در این حکمت، به اعتراف به نادانی سفارش فرموده است؛ چرا که عمل بدون دانش، گمراه کننده و

۱. کافی، ج ۵، ص ۸۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۸.



مایه گمراهی است. بدین جهت گفته‌اند فتوا از روی نادانی، نفرین ملائکه و عذاب الهی را به دنبال دارد. امام علیه السلام در خطبه‌ای می‌فرماید: «آنچه نمی‌دانید، نگویید؛ گرچه آنچه می‌دانید، کم باشد»^۱. نیز آن حضرت فرمود: «اگر از شما چیزی پرسیدند که نمی‌دانید، راه فرار را در پیش گیرید. گفتند: راه فرار چیست؟ فرمود: بگویید خداوند داناتر است»^۲.
اعتراف به ندانستن موضوع یا مطلبی، آثار تربیتی و اخلاقی ارزشمند زیر را دارد:

یک: گمراه ساختن دیگران. هرگاه چیزی را که نمی‌دانیم، اعلام کنیم، زمینه گمراهی دیگران را از بین می‌بریم و به او این امکان را می‌دهیم که از فردی آگاه بپرسد.

دو: خروج از جهالت. کسی که مطلبی را نمی‌داند، ولی خود را دانا می‌پندارد و به هر سؤال پاسخ می‌دهد، دچار جهل مرکب می‌شود و از نادانی خود غافل می‌ماند. چنین فردی از کسب دانش باز می‌ماند و همواره در جهل باقی خواهد ماند.

سه: درمان تکبر. اعتراف به ندانستن، راه مؤثری برای معالجه و درمان رذیله اخلاقی تکبر است.

چهار: الگوسازی. فرد عالمی که صریحاً به ندانستن مطلبی اعتراف دارد، با رفتار خود، جاهلان را به گفتن «نمی‌دانم» تشویق می‌کند؛ و با

۱. تحف العقول، ص ۷۳؛ نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۳۱، ص ۹۱۲.

۲. منیه المرید، ص ۲۱۵، باب ۲۳، نقل از سنن الدارمی، ج ۱، ص ۶۳.



پاسخ نادرست موجب گمراهی دیگران نمی شود.

شاید به همین دلایل است که آن حضرت در حکمت ۸۲ می فرماید:
«کسی که گفتن «نمی دانم» را ترک کند، هلاک می شود».

۴. شجاعت در رفع جهالت: گاه فرد در اثر نوعی خجالت یا حیای ناشی از حماقت، درصدد فراگیری علم و رفع جهالت خود بر نمی آید. این حالت که در مواردی ناشی از غرور و تکبر و در مواردی برخاسته از ترس از قضاوت های دیگران است، موجب می شود که او در جهالت و بی خبری خود باقی ماند و هرگز گامی به پیش برندارد. اینان باید بدانند که گام نخست برای وارد شدن به وادی دانش و فضیلت، فروتنی و اعتراف به جهل است و همه افرادی که به مقام و مرتبت علمی والا دست یافته اند، این مرحله را پشت سر نهاده اند و بدون توجه به ملاحظات اجتماعی، به طرح پرسش های علمی و کسب دانش پرداخته اند.

۵. استقامت: در آخرین توصیه، امام باقر (ع) موضوع صبر و استقامت را مورد تأکید قرار می دهد و نسبت آن را به ایمان، همچون نسبت سر به بدن تصویر کرده و همچنان که بدن بی سر را منشأ خیر ندانسته، ایمان بدون صبر را نیز بدون نتیجه دانسته است.

■ به چه دلیل جایگاه صبر تا این حد بلند است؟

● با دقت در این تشبیه، پاسخ سؤال به دست می آید. فقدان هر یک از اعضای ظاهر بدن مانند دست، پا و... را می توان تحمل کرد، اما اگر سر، که مرکز فرماندهی اعصاب است، فلج باشد، همه اعضا و اندام های دیگر بدن، فلج خواهد شد و ممکن است انسان زنده بماند، اما در عمل، با



مرده تفاوتی نخواهد داشت.

صبر نیز چنین است. اگر صبر نباشد، توحید هم نمی‌پاید، نبوت و بعثت پیامبران به ثمر نمی‌رسد، جامعه الهی و اسلامی شکل نمی‌گیرد، حقوق مستضعفان استیفا نمی‌شود، نماز، روزه، عبادت و ذکر نیز بر جای نمی‌ماند. اگر در آغاز اسلام، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر روی سخن حق خود نمی‌ایستاد و در برابر آن همه جریان‌های مخالف، مقاومت نمی‌کرد، به یقین ندای اسلام از چهاردیواری خانه خود آن حضرت فراتر نمی‌رفت و شعار «لا إله إلا الله» در همان نقطه آغاز، پایان می‌یافت. آنچه اسلام را نگه داشت، صبر بود. اگر اولیای خدا و انبیای عظام الهی صبر نمی‌ورزیدند، امروز از توحید اثری نمی‌بود. عاملی که پیام الهی و رشته توحید را از صدر خلقت بشر تا امروز پاینده نگه داشته، صبر پرچم‌داران تفکر توحیدی بوده است و تا قیامت نیز صبر کارساز خواهد بود. منطقی‌ترین سخن‌ها و اندیشه‌های بشر اگر با شکیبایی همراه نباشد، فقط بر زبان‌ها خواهد ماند و در لابه لای امواج متلاطم اقیانوس تاریخ محو و نابود خواهد شد.^۱

نکته

بنابر آنچه مجموعاً از روایات به دست می‌آید، صبر را این‌گونه می‌توان توصیف کرد: مقاومت آدمی در راه تکامل، در برابر انگیزه‌های شرّ آفرین، فساد آفرین و انحطاط آفرین.^۲

۱. گفتاری در باب صبر، ص ۲۰. ۲. همان، ص ۶.



معنای امید به خداوند

منظور از امید (رجا)، دراز کردن دست نیاز به سوی خالق بی نیاز است که تضرع و فروتنی را به دنبال دارد. البته درخواست از دیگری و ابراز نیاز، ذاتاً ذلت آور است، ولی در برابر خداوند عزت می آورد. از این رو، امام زین العابدین علیه السلام در مناجات خویش می فرماید: «خدایا...! تو خود، حاجتم را برآور، و کارهایم را سامان ده، و با نظر رحمت بر من بنگر، و تو خود، کارساز من باش...»^۱ بنابراین پشت پرده این ظواهری که در برابر ماست، قدرت برتری وجود دارد که با اطاعت از او، می توان به رحمتش امید بست.

امید، شرط ایمان

امام علیه السلام در این باره می فرماید: «ما به خداوند ایمان داریم؛ ایمان کسی که بی هیچ تردیدی، به او امیدوار است و با ایمان به نزد حضرتش زاری می کند و با باور کامل در حضورش کرنش می کند و برای او اخلاص می ورزد و با اشتیاق به او پناه می برد»^۲.

اولیای الهی همواره در اوج ترس و امید بوده اند، اما نه چندان ترسان که امید خود را با خدایشان از دست بدهند و نه چندان امیدوار که خود را از عذاب الهی مصون و محفوظ بدانند. امام علیه السلام در این باره می فرماید: «اولیای الهی، امیدواری خویش به خداوند را از همه امیدها، برتر می بینند؛ چنان که ترس خویش را برتر از همه ترس ها»^۳.

۱. صحیفه کامله سجادیه، ترجمه محمدتقی خلیجی، دعای بیست و دوم، ص ۱۸۰.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۸۱.

۳. همان، حکمت ۴۲۴.



آثار امید به خداوند

۱. بزرگواری نفس: قدرت خداوند برتر از همه قدرت‌هاست؛ و وجود و عدم همه موجودات به قدرت اوست. اگر این باور در جان انسان ریشه دواند، باعث می‌شود که نفس انسان با توجه به امیدی که به خداوند دارد، به چنان بزرگواری‌ای برسد که تنها به او چشم دوزد و از دیگران خواهش و تمنایی نداشته باشد. امام علی^{علیه السلام} می‌فرماید: «هرگز گمان این نمی‌رود که جز به خدا و آنچه نزد وی است، نگاه کنند و دستشان به سوی دیگران و آنچه نزد آنان است، دراز شود»^۱.

۲. شهادت: معنا ندارد که انسان امیدوار به خداوند، از غیر او بترسد و یا مأیوس گردد؛ چرا که اگر تمام درهای آسمان و زمین بر او بسته شود و او به تقوای الهی پای بند باشد، خداوند روزنه‌ای بر وی می‌گشاید. امیر مؤمنان^{علیه السلام} به ابوذر فرمود: «ای ابوذر! تو برای خدا خشمگین شدی، پس تنها تکیه‌گاه امید خود را خدایی قرار ده که به خاطر او به خشم آمدی... پس هرگز جز با حق انس مگیر و جز از باطل مهراس»^۲.

۳. سعی و کوشش: این بیم و امید است که انسان مؤمن را به کار و امی دارد تا اندوخته‌ای برای سرای دیگر فراهم کند. او که دوزخ و بهشت را در برابر خویش می‌بیند، از هرگونه تلاشی برای نجات خویش دریغ نمی‌ورزد. امام علی^{علیه السلام} در فرازی از سخنان گهربارش می‌فرماید: «چون

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۹۰.

۲. همان، خطبه ۱۳۰؛ فرهنگ آفتاب، ج ۳، ص ۱۳۴۵.



بهشت و جهنم را پیش روی دارید، به ناچار دست به کار شوید و هر که شتاب کند، کامیاب شود و کسانی که آهسته می روند، باید امیدوار باشند. اما کسی که کوتاهی کند، سرنوشتی جز آتش ندارد.^۱

تعداد در ترس و امید

نکته درخور توجه آن است که باید میان ترس و امید موازنه برقرار گردد؛ به گونه‌ای که نه امید به رحمت الهی، مؤمن را از عذاب الهی، غافل کند و آن را از یاد ببرد و نه ترس، باعث نومیدی او از درگاه حق گردد. امام باقر (ع) خود می‌فرماید: «با وجود تمایل طولانی به حق، چشمه سارگریه و زاری در آنها به خشکی نگراییده و با وجود بزرگی شان در پیشگاه حق، خضوع و اطاعتشان سست نشده است. نه چنان بزرگ‌بین‌اند که کردار خود را با ارزش و زیاد بینگارند و نه در برابر جلال و عظمت خداوند، جایی برای عرض اندامشان باقی می‌ماند. با همه تلاش، سستی در آنها راه ندارد...»^۲

در جای دیگر نیز آمده است: «دانای فهمیده و زیرک (در امر تبلیغ) کسی است که مردم را از رحمت و آمرزش خدا مأیوس نکند، و ایشان را از آسایش و خوشی از جانب خدا نومید نسازد، و آنها را از مکر و کیفر خدا ایمن و آسوده نکند.»^۳

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۶.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۹۰.

۳. همان، حکمت ۸۷.



آثار روانی و تربیتی امید به رحمت خدا

زندگی دارای نشیب و فرازهای زیادی است و امکان دچار شدن به تنگناها و بحران‌های شدید برای همه وجود دارد و شاید کمتر کسی به این سختی‌ها مبتلا نشده باشد. بسیاری از افراد، در این‌گونه مواقع ناامید می‌گردند و آرامش خود را از دست می‌دهند. در نتیجه از زندگی خود لذت نمی‌برند، به همه چیز بدبین می‌شوند، قدرت تصمیم‌گیری خود را از دست می‌دهند و مشکلات روحی و تربیتی فراوانی پیدا می‌کنند. امام علیه السلام در این حکمت بهترین تکیه‌گاه و محکم‌ترین وسیله نجات در سختی‌ها را، امیدواری به رحمت خداوند می‌داند، به این معنا که هیچ یک از اسباب و علل ظاهری و مادی را مستقل از خداوند نبینیم و خواسته و اراده خدا را بالاتر از همه آنها بدانیم. با چنین اعتقادی درخواهیم یافت که از غیر خدا هیچ کاری بر نمی‌آید و تمام امور مادی و معنوی به دست اوست. بر این اساس، اگر انسان به دلایلی دچار گرفتاری و بحران شد، هرگز نباید ناامید شود؛ زیرا می‌داند تنها کسی که می‌تواند او را از این گرفتاری نجات دهد، خداوند است. پس باید به نجات و کمک خداوند دل ببندد و از غیر خداوند قطع امید کند. از آثار و نتایج دل بستن به خداوند، این است که توکل و اعتماد به نفس را در او تقویت می‌کند، آرامش روانی او را باز می‌گرداند، تعادل روانی‌اش را حفظ می‌کند و نهایتاً او را برای گرفتن تصمیمات جدید و حل و فصل مشکلات به وجود آمده، آماده می‌سازد.



ترس از گناه و آثار تربیتی آن

انسان به طور طبیعی از کسی یا چیزی که او را تهدید می‌کند و برای او خطر آفرین است، می‌ترسد. ترس و اضطراب در این مواقع نه تنها امری منفی نیست، بلکه یکی از نعمت‌های خدا و نشانه روان سالم است. اما چه چیزی می‌تواند برای انسان تهدیدآمیز باشد؟ از آنجا که امام باقر (ع) در ابتدای این حکمت، عامل همه نعمت‌ها و خوشی‌ها را خداوند می‌داند، پس اگر کسی بتواند رابطه خوبی با او برقرار کند، به همه نعمت‌ها دست می‌یابد و چیزی نمی‌تواند برای او تهدیدآمیز و ترسناک باشد. نقطه خطرناک این است که این رابطه از میان برود و او از کمک و لطف خدا محروم گردد و این در زمانی است که او دچار گناه و معصیت شود و موقعیت خود را نزد خداوند به خطر اندازد؛ زیرا اگر انسان در افکار یا رفتار خود دچار گناه و نافرمانی شود، به همان اندازه از رحمت و حمایت خدا بیرون می‌رود و مشکلات به سویس هجوم می‌آورند. از این رو، خداوند در قرآن می‌فرماید: «آنچه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست»^۱، و [هرگونه] مصیبتی به شما برسد، به سبب دستاورد خود شماست»^۲.

بنابراین انسان تنها باید از گناه و نافرمانی خود بترسد و اگر بکوشد که خود را از آن حفظ کند، مورد تأیید و حمایت الهی قرار می‌گیرد و به حریمی قدسی می‌رسد که هیچ ترس و اضطرابی در آن راه ندارد. البته

۲. سورة شوری (۴۲)، آیه ۳۰.

۱. سورة نساء (۴)، آیه ۷۹.



خطرات و ناراحتی‌های ظاهری و مادی که از ویژگی‌های زندگی در این دنیاست، برای همه افراد وجود دارد، ولی مؤمنان و معتقدان به خداوند به چنین مسائلی اهمیت نمی‌دهند و آن را تهدید مهمی نمی‌شمارند و به همین دلیل ترسی هم در آنها پدید نمی‌آید. قرآن کریم کسانی را که بر اثر اطاعت و فرمان‌برداری از خدا و ترک گناه به درجه دوستی خدا رسیده‌اند، چنین توصیف می‌کند: «آگاه باشید که بر دوستان خدا، نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند».^۱

آفت تعلیم و تربیت

تعلیم و هدایت دیگران از امور بسیار ارزشمند است و از این رو، دانشمندان و مربیان جامعه، به پیامبران تشبیه شده‌اند^۲ و معلمی شغل انبیا به شمار می‌رود. اما این امر نیز مانند بسیاری از امور با ارزش دیگر، از آسیب‌ها و آفت‌ها مصون نیست. یکی از آفت‌های بزرگ که می‌تواند از ارزش تعلیم و هدایت بکاهد و حتی آن را به ابزاری خطرناک مبدل سازد، جهل است. اگر مربیان و راهنمایان جامعه بدون آگاهی لازم به این مهم اقدام ورزند، نه تنها افراد را به سوی رشد و کمال سوق نمی‌دهند، بلکه سبب گمراهی و نابودی آنها خواهند شد. از این رو، بر مربی دلسوز لازم است که برای جلوگیری از گمراهی و مفاسد، از اظهار نظر درباره اموری که آگاهی کافی از آن ندارد، پرهیزد و به صراحت اظهار بی‌اطلاعی کند؛ هرچند ممکن است اعتراف او از قدر و منزلت ظاهری او بکاهد.

۱. سوره یونس (۱۰)، آیه ۶۲. ۲. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۵۶، باب ۲۸۳۸.



از طرف دیگر، اگر معلم و مربی مورد سؤالی قرار بگیرد که پاسخ آن را نداند و جهل و ناآگاهی خود را ابراز ندارد، دو اشکال عمده به وجود می‌آید: اول اینکه او احساس بی‌اعتمادی و سردرگمی در جویندگان علم به وجود می‌آورد و دوم اینکه راه علم و تحقیق را به روی خود و دیگران می‌بندد و در نتیجه سطحی‌نگری گسترش می‌یابد.

سیرهٔ علما

در حالات شیخ انصاری آمده است: با اینکه او فقیه بلند مرتبه‌ای بود و هنوز علما و فقها به فهم دقائق کلامش افتخار می‌کنند، اما هرگاه چیزی از ایشان می‌پرسیدند که نمی‌دانست، تعمد داشت که با صدای بلند بگوید: ندانم، ندانم، ندانم. و این از آن جهت بود که شاگردانش یاد بگیرند و از گفتن نمی‌دانم احساس سرافکنندگی نکنند.^۱

می‌گویند: ابن جوزی بالای منبری که سه پله داشت، رفت و با مردم سخن گفت. زنی از پایین منبر برخاست و مسئله‌ای از او پرسید و او گفت: نمی‌دانم. زن گفت: تو که نمی‌دانی، چرا سه پله بالاتر از دیگران نشسته‌ای؟ وی گفت: این سه پله به اندازهٔ علم من است، اما اگر به اندازه جهل خود می‌خواستم بالا روم، باید منبر من تا فلک الافلاک بالا رود.^۲

در فراگیری علم، حیا مفهوم ندارد

انسان گرچه در ابتدای تولد از هیچ علم و دانشی بهره ندارد،^۳ ولی

۱. سیره نبوی، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

۳. سوره النحل (۱۶)، آیه ۷۸.



قابلیت و استعداد یادگیری و پیشرفت علمی زیادی را دارد. از این رو، باید در کسب آن بکوشد و خود را از چنگال هیولای جهل و نادانی برهاند. یکی از شرایط فراگیری علم آن است که انسان به عالمان و دانشمندان مراجعه و از آنها کسب فیض کند. لازمه این کار آن است که ضمن رعایت تواضع و ادب، در آموختن علم و پرسش از موضوعاتی که نمی‌داند یا فرانگرفته، خجالت نکشد. ریشه روانی خجالت کشیدن در اینجا به سبب برداشت و تفکر اشتباهی است که در ذهن انسان به وجود آمده و آن این است که گمان می‌کند ندانستن نقص بزرگی است و انسان باید این نقص را پنهان سازد و وانمود کند که همه چیز را می‌داند و بنابراین نباید از چیزی که نمی‌داند، سؤال کند، و آلا دیگران به جهل او پی می‌برند. امام علی^{علیه السلام} در این حکمت از این تفکر انتقاد می‌کند و می‌فرماید: هرگز نباید از پرسش درباره چیزی که نمی‌دانید، شرمنده باشید. از این رو، با توجه به آنکه یکی از اهداف مهم آموزش و پرورش نیز ایجاد و تقویت روحیه کنجکاوی و پرسش کردن است، دانش‌آموزان باید طوری تربیت شوند که نه تنها از سؤال کردن، خجالت نکشند، بلکه مورد تشویق هم قرار گیرند و فرهنگ سؤال کردن در جامعه گسترش یابد تا در سایه آن شاهد پیشرفت‌های علمی و معنوی نیز باشیم.

جایگاه صبر در رشد و تعالی

انسان همواره در آرزوی دو چیز است: ۱. برخورداری از لذت‌ها و خوشی‌ها؛ ۲. دور بودن از همه رنج‌ها و ناگواری‌ها. اما به یقین، رسیدن به



چنین خواسته و آرزویی عملی نیست و ویژگی عالم ماده، تلخی، رنج، محدودیت و سختی است. در کنار آن شادی‌هایی هم وجود دارد، اما این شادی‌ها و لذت‌ها همراه با رنج و درد است و در این دنیا هیچ سختی‌ای بدون آسانی و هیچ آسانی‌ای بدون سختی نیست. به قول شاعر:

اگر عیش است، صد بیمار با اوست

اگر برگ گل است، صد خار با اوست

در این تضادی که بین تمایلات آدمی و شرایط طبیعی حاکم بر دنیا وجود دارد، تنها راه حفظ ایمان و اخلاق انسانی، شکیبایی و صبوری در مقابل کمبودها و ناکامی‌هاست و بدین منظور، انسان باید تحمل و استقامت خود را افزایش دهد. البته لازمه آن، داشتن بصیرت است و مؤمن چنان بینشی دارد که برای رسیدن به لذت‌های بالاتر و والاتر که لذت‌های معنوی و آخرتی است و برای رهایی از رنج‌ها و تلخی‌های بزرگ‌تر که عذاب‌های اخروی است، صبر پیشه کند و از لذت‌های زودگذر مادی چشم‌پوشد و به تلخی‌های محدود، اندک و زودگذر دنیا تن بدهد.

پرسش

۱. اعتراف به ندانستن دارای چه آثار تربیتی و اخلاقی است؟
۲. چرا جایگاه صبر نسبت به ایمان همانند سر نسبت به بدن است؟
۳. در چه مواردی ابراز نیاز موجب عزت است؟
۴. چند مورد از آثار امید به خداوند را بیان کنید.



حکمت ۸۸

والا ترین دانش

وَقَالَ ﷺ: أَوْضَعُ الْعِلْمِ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ، وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي
الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ.

أَوْضَعُ: بی ارزش ترین، پست ترین

سَـش، برترین + سَـش

ظَهَرَ: هویدا شد (باشد)

ما: آنچه

الْجَوَارِحِ: اعضای بدن

وَقَفَ: ایستاد، جا گرفت

أَرْفَعُهُ (أَرْفَعُ + هُ): بلند مرتبه ترین + الْأَرْكَانِ: ستون های بدن

ترجمه: بی ارزش ترین دانش، دانشی است که بر زبان جا گرفته است، و برترین علم علمی است که در اعضا و جوارح آشکار است.

مفهوم

زبان، ترجمان دل است. اگر میانشان جدایی افتد، اعتماد و اطمینان از گیتی رخت برمی بندد؛ چرا که دیگر دانش نیست، بلکه جهل است و محکوم به نابودی. تحصیل علم، همواره با رنج و سختی توأم بوده است. جوینده علم اگر از این رنج و مشقت سودی نبرد و علم برایش برکتی نداشته باشد، مانند چهارپایی است که سنگینی بار کتاب را بر پشت خود



احساس می‌کند، اما از مفاهیم آن آگاهی ندارد و بهره‌ای نمی‌برد.^۱ دانش سودمند، آن است که آدمی را به کمال و زندگانی جاوید برساند و توأم با عمل باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «عالم کسی است که عملش، گفتارش را تصدیق کند و کسی که چنین نباشد، عالم نیست».^۲

پس بی ارزش‌ترین دانش، آن است که از دل برنیامده و بر دل ننشسته است و اساساً آن را نمی‌توان دانش نامید، بلکه جهلی است که صاحب خود را سرگردان می‌کند و امیدی هم به هشیاری او نیست.^۳

البته این بحث، تنها در علوم رسمی - که مقدمه علم حقیقی اند - مطرح می‌شود. اما علم حقیقی، الزاماً با عمل توأم است؛ زیرا نوری است که خداوند در قلب آدمی افکنده است. علم حقیقی، همان است که خداوند در قرآن کریم، آن را هم‌پایه ایمان قرار داده و بر آن مقدم کرده است.^۴ البته علم، درجاتی دارد و هر چه آگاهی و بینایی فزونی یابد، آدمی نیز به همان اندازه، الهی‌تر می‌شود:

اقتضای جان چو ای دل آگهی است هر که آگاه‌تر بود، جانش قوی است روح را تأثیر آگاهی بود هر که را این بیش، الهی بود^۵

بی‌ارزشی علم بدون عمل

دانشی که فقط بر زبان جاری است و بر کردار تأثیر نگذارد، ارزشی

۱. سوره جمعه (۶۲)، آیه ۵.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۴۵.

۴. سوره روم (۳۰)، آیه ۵۶.

۵. تفسیر مثنوی معنوی، ج ۱۳، ص ۱۰۳.



ندارد. امیر موحدان علی علیه السلام می فرماید: «دانشی که سودی نرساند، ارزشی ندارد. آموختن چنین دانشی که سودی ندارد، ناصواب است».^۱ آن حضرت در کلام دیگری، عالم بی عمل را به مثابه نادان می داند و می گوید: «عالمی که برخلاف علمش عمل کند، همانند نادان متحیری است که هیچ گاه از خواب نادانی هشیار نگردد، بلکه برهان، علیه او بزرگتر و دروغش گریبان گیرتر و در محضر الهی، مورد نکوهش خواهد بود».^۲ همچنین امیر مؤمنان علیه السلام علم بدون عمل را بی ارزش دانسته و فرموده است: «علم، بسته به عمل است. پس هر که دانست، عمل کرد. علم، عمل را فرا می خواند. اگر آن را پذیرفت، از آن سود می برد، وگرنه علم، از او دور می شود».^۳

سیمای دانایان راستین

عالمان راستین، به کسانی گفته می شود که با امدادهای غیبی، توانسته باشند روح تقوا را در خود زنده نگه دارند، هواپرستی را از خود دور سازند، و در سایه آن، کلید درهای هدایت را به دست آورند و پناهگاه ضعیفان باشند. امام علیه السلام می فرماید: «... و بدانید! بندگان خدا (= ائمه علیهم السلام) که نگاهدارنده علم خدا هستند، آنچه را که باید نگاه دارند، حفظ می کنند، چشمه های آن را جاری می گردانند، با ولایت به هم می پیوندند،

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۳۱.

۲. همان، خطبه ۱۰۹.

۳. همان، حکمت ۳۵۸.



با دوستی، یکدیگر را ملاقات می‌کنند، (علم و حکمت را) از جام سیراب کننده به یکدیگر می‌نوشانند و سیراب شده باز می‌گردانند، شک و تهمت و بدگمانی در آنان راه نمی‌یابد و غیبت و بدگویی به سوی ایشان نمی‌شتابد.^۱ بنابراین ائمه هدی علیهم‌السلام، به دلیل برخورداری از دانش فطری و لدنی که خداوند اعطا کرده، خزانه‌داران علم الهی‌اند و آنان، دانایان واقعی‌اند.

سیمای عالم نمایان

عالم نمایان، کسانی‌اند که دام‌ها را بر سر راه مردم می‌نهند، با سخنان باطل و حيله‌گری، به گمراهی آنان پرداخته، با بهره‌گیری از احساسات معنوی مردم، در جهت منافع مادی خود می‌کوشند. علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «... دشمن خدا، کسی است که خود را دانشمند نامیده؛ در صورتی که نادان است. پس نادانی را از نادانان و گمراهی را از گمراهان فرا گرفته و دام‌هایی از ریسمان‌های فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده، کتاب (خداوند) را بر اساس اندیشه‌های خود تفسیر کرده، حق را طبق خواهش‌های خویش قرار داده، مردم را از خطرهای بزرگ، ایمن می‌گرداند و گناهان بزرگ را (در نظر آنان) آسان جلوه می‌دهد. می‌گوید از شبهات خودداری می‌کنم، ولی خودش در آنها فرو افتاده است... پس صورت او، صورت آدمی و دل او، دل حیوان است. راه راست را نمی‌شناسد تا پیروی کند و باب کوری را نشناخته تا از آن دوری گزیند. پس او مرده‌ای در میان زنده‌ها است...»^۲

۲. همان، خطبه ۸۶، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.

۱. همان، خطبه ۲۰۵.



اصلاح باطن، زمینه‌ساز تربیت

انسان دارای دو جنبه ظاهری و باطنی است. جنبه ظاهری او شامل اموری است که قابل مشاهده است؛ مانند خوردن، خوابیدن، سخن گفتن و.... اما جنبه باطنی در برگیرنده امور نادیدنی از قبیل افکار، نیت‌ها، عقاید، گرایش‌ها و... است.

هر دو جنبه ظاهری و باطنی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، ولی تأثیر افکار و گرایش‌های درونی بر رفتارهای بیرونی و ظاهری عمیق‌تر و ریشه‌دارتر است؛ به طوری که از ظاهر انسان می‌توان پی برد که در درون او چه می‌گذرد؛ چنان‌که گفته‌اند: «از کوزه همان برون تراود که در اوست»، «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر».

بنابراین در اکثر موارد، رفتار ما ناشی از نوع نگرش ما به مسائل مختلف است. بدین جهت، برای اصلاح رفتار خود یا دیگری، مهم‌ترین راه، اصلاح نگرش است و اصل تربیتی «اصلاح باطن»، ناظر به این مطلب است.

از اینجاست که می‌توان گفت ارزش علم آدمی با توجه به میزان عمل به دانسته‌هایش تعیین می‌شود. پس دانشی مفید و ارزشمند است که از مرحله اندیشه و گفتار بگذرد و به مرحله عمل برسد. ولی اگر که علم در حد گفتن و شنیدن و نوشتن باقی بماند و در رفتار انسان تغییری ایجاد نکند، ارزش چندانی نخواهد داشت. پزشکی را در نظر بگیرید که درباره زبان‌های سیگار، مقاله‌های فراوانی نوشته و سخنرانی‌هایی کرده باشد، اما اگر خود مبتلا به کشیدن سیگار باشد، علم او چون نتیجه عملی در بر



ندارد، در زمره کم ارزش ترین علوم قرار می گیرد. ولی فرد بی سوادى که سخنان پزشک را شنیده و آن را به کار بسته، بیش از او از دانش بهره گرفته است؛ پس علم او ارزش بیشتری دارد.

■ چه عاملی مانع از عمل به دانسته هاست؟

● دلیل اینکه گاهی بر خلاف علم خود عمل می کنیم، آن است که خواسته های دیگر ما با این شناخت تزامم دارد و دل بستگی زیاد به این خواسته ها و لذت های آن، نمی گذارد دل تسلیم حقیقت شود.^۱ رسول خدا ﷺ در تبیین این موضوع می فرماید: «من كان أكثر همه نيل الشهوات نزع من قلبه حلاوة الإيمان^۲؛ کسی که بیشترین همت او رسیدن به خواسته های نفسانی باشد، شیرینی ایمان از دل او جدا می شود». بنابراین برای عمل به دانسته های خود، لازم است خواسته های مزاحم را در قلب تضعیف و کم رنگ کنیم.

نکته: آموزش و یادگیری باید به گونه ای باشد که همزمان با آموختن، تأثیر آن در رفتارهای انسان نیز آشکار شود. این شیوه، نه تنها به تثبیت بیشتر علم منجر می شود، بلکه در تنظیم رفتارهای فردی و اجتماعی افراد هم مؤثر است. تأثیر علم و معرفت در رفتار انسان به حدی تأثیرگذار است که در فرهنگ دینی، علم بدون عمل را، یا علم به شمار نیاورده اند و یا آن را نازل ترین مرتبه علم دانسته اند که با جهل فاصله چندانی ندارد:

۱. ایمان: موانع و عوامل، ص ۱۰. ۲. میزان الحکمه، عنوان ایمان.



علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی^۱
 از این رو، بر مریبان تربیتی لازم است در اولین قدم‌های آموزش، به
 آشکار شدن علم در رفتار دانش‌پژوهان توجه کنند و به آنان علم همراه با
 عمل را بیاموزند.

پرسش

۱. چه دانشی سودمند و با ارزش است؟
۲. چه فرقی بین عالمان راستین و عالم نمایان وجود دارد؟ به چند مورد آن اشاره کنید.
۳. چه عاملی مانع از عمل کردن به دانسته‌هاست؟ توضیح دهید.

۱. گلستان، باب ۸، حکمت دوم، ص ۱۷۳.



حکمت ۸۹

حکمت و شادابی دل

وَقَالَ ﷺ: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ.

فَابْتَغُوا (فَ + ابْتَغُوا) پس + بطلبید	إِنَّ: به درستی که
لَهَا (لَ + ها) برای + آن	هَذِهِ: این
طَرَائِف: چیزهای کمیاب، تازه‌های شگفت‌آور	تَمَلُّ: خسته می‌شوند
الْحِكْم: حکمت‌ها	کَمَا: چنان‌که
	الْأَبْدَان: بدن‌ها

ترجمه: همانا این دل‌ها همانند بدن‌ها افسرده می‌شوند. پس برای شادابی دل‌ها، سخنان زیبایی حکمت‌آمیز را بجویید.

اصل تربیتی تنوع

روح نیز همانند جسم در اثر تمرکز مداوم بر یک موضوع، خسته می‌شود. برای جلوگیری از این حالت، لازم است اصل تربیتی تنوع مورد استفاده قرار گیرد، بدین‌گونه که پس از مشغولیت ذهنی و قلبی به یک موضوع و پیش از احساس کسالت، باید به گونه‌ای فضای ذهنی و باطنی را تغییر داد تا از ایجاد دل‌زدگی پیشگیری کرد.



انواع تنوع

۱. تنوع برای خود: ما گاه مشغول مطالعه متن علمی هستیم. پس از مدتی احساس خستگی به ما دست می دهد. ادامه مطالعه در این حالت، باعث دل زدگی و افت انگیزه و در نتیجه اتلاف وقت و عدم درک مطلب می شود. از این رو، باید از ادامه فعالیت قبلی موقتاً دست کشید و پس از تجدید قوای ذهنی و روحی مطالعه را از سر گرفت. در این فاصله زمانی از راه های متفاوتی می توان شادابی لازم را به دست آورد. استراحت، تناول میوه، نرمش و... برخی از راه های تجدید نشاط محسوب می شود.

امام علی علیه السلام در این روایت، به یکی از راه های تجدید قوای دل اشاره کرده که آن بهره مند شدن از طُرُق حکمت هاست. منظور از آن، کلمات نغز و حکیمانه و لطیفی است که شنیدن یا مطالعه آن، روح را از لذتی معنوی برخوردار می سازد و به آن طراوتی دوباره می بخشد. مطالعه آیات حکمت آمیز قرآن، روایتی لطیف از اهل بیت علیهم السلام، مثلی دل پسند، شعری زیبا، حکایتی شیرین و عبرت آموز و یا حتی لطیفه ای فرح بخش و البته مفید، می تواند ضمن تجدید شادابی و طراوت، نکته ای آموزنده را نیز به ما بیاموزد. به عنوان نمونه، در این شعر زیبایی نظم و دل پسندی مثل به هم آمیخته شده است:

گفتمش نقاش را نقشی بکش از زندگانی

با قلم نقش حبایی بر لب دریا کشید



شعر زیر هم حاکی از نهایت عفو خداوند است:

گفتی که تو را عذاب خواهم فرمود

من در عجبم که آن کجا خواهد بود؟

آنجا که تو هستی نبُود، عذابی آنجا

آنجا که تو نیستی، کجا خواهد بود؟

در تعاملات اجتماعی نیز نیازمند انرژی روانی و یا همان نشاط و شادابی روح هستیم و بدون آن، در روند عادی زندگی انسان اختلال و ضعف و سستی پدید می‌آید و ملالت و خستگی جای آن را می‌گیرد. در اینجا نیز کلمات و جملات حکیمانه و اندیشمندانه، مطالعه سخنان و آثار علمی گذشتگان و حکیمان بزرگ و به ویژه سخنان ناب پیشوایان و دانشمندان دینی بهترین وسیله برای رفع ملالت‌ها و کسالت‌های روحی و از بین رفتن انحراف‌های فکری و اخلاقی است.

۲. تنوع برای دیگران: در امر تعلیم و تربیت باید مراقب بود که از شادابی و نشاط شاگردان کاسته نشود. برخی بر این باورند که در طول کلاس درس و یا طی فرایند تربیت، فقط باید به طرح مطالب علمی پرداخت و طرح مطالب دیگر را منافی با هدف تدریس و موجب اتلاف وقت می‌دانند. این شیوه اگر بدون توجه به آمادگی شاگردان باشد، قدرت دریافت و فهم مباحث را کاهش می‌دهد و حتی مخاطبان، سررشته کلام را گم می‌کنند. ایجاد تنوع از ضرورت‌های آموزش است و با به کارگیری صحیح آن، زمینه پذیرش دیگر مطالب نیز فراهم می‌شود. شناخت زمان مناسب برای طرح امور متنوع، هنر معلم و مربی کارآزموده است:



زمانی درس علم و بحث قرآن که باشد روح انسان را کمالی

زمانی شعر و تفریح و حکایت که باشد روح را دفع ملالی

در این زمینه ترفندهای متفاوتی برای شاداب سازی و هوشیار سازی مخاطبان وجود دارد تا حالت یکنواختی و کسل کنندگی زوده شود، که از جمله می توان به مطرح کردن - حکمت های نغز در لابه لای تدریس، سخنرانی و... اشاره کرد. البته می توان حکمت های تازه و سخنان نغز را در محیط خانواده، روابط میان دوستان، سایر روابط اجتماعی و هر موقعیت مناسب دیگر مورد استفاده قرار داد. امام علی علیه السلام در فرمایش دیگری می فرماید: «العاقل إذا تكلم بكلمة اتبعها حكمة ومثلاً والأحمق إذا تكلم بكلمة اتبعها حلفاً»؛ عاقل هر زمان که سخنی بگوید، در پی آن حکمت و مثلی می آورد، ولی احمق هر زمان که سخن براند، در پی آن سوگندی می آورد».

پرسش

۱. چگونه برای خود یا دیگران تنوع ایجاد کنیم؟
۲. چگونه عاقل و احمق را تشخیص دهیم؟
۳. بهترین وسیله برای رفع کسالت های روحی و انحراف های فکری و اخلاقی چیست؟ توضیح دهید.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۸۹.

